



نگاه خیره

جنسیت‌شناسی و زیبایی‌شناسی فمینیستی

عباس محمدی اصل
شعاعی در کعبه و بیتخانه یکسان دیدم
من نمی‌دانم که کافر یا مسلمان است
شمع
میرزا حبیب خراسانی

یکم
مردان و زنان از امکان‌تفاوتی برای تحصیل و فعالیت هنری برخوردارند. از این رو جنسیت افراد بر خلق و تجربه هنر اثر می‌گذارد و کسب این تجربیات متنوع منجر به خلق آثار مختلفی می‌شود. حتی اگر زنان کار هنری مشابه مردان انجام دهند، ارزیابی کارشان به نفعشان و مرتبتی مردانه می‌یابد. مثلاً آثار زنان را محدود به خانواده و عرصه خصوصی می‌دانند، ولی آثار مردان را مربوط به قلمرو فرهنگ و عرصه عمومی. همچنین گسستگی هنر (مردانه) و صنایع دستی (زنانه) نشان می‌دهد که هنر، در سلسله مراتبی نابرابر، برتر و ارزشمندتر از صنایع دستی نظیر گلدوزی و بافندگی است.

زیرا در صنایع دستی یا هنرهای تزئینی، به فعالیت فکری چندین‌نوعی نیاز نیست و تقویت مهارت‌های بدنی برجحیت دارد. پس سه تنها محدود کردن هنرهای زنانه به عرصه خانه، مانع از ورود آنان به قلمرو هنرهای زیبا می‌شود، بلکه نگاه جامعه به زنانگی نیز بر ارزیابی هنر و ارزشمندی‌شان تأثیر می‌گذارد. اگر زنان هنرمند با سوزنه هنرشان یکی گرفته شوند یا سوزنه هنر مردانه شوند، گویا به نحوی بی‌طرفانه در پرتو ملاک‌های مردان، زیبایی‌آرمانی را تمایز می‌دهند. با این وجود در این صورت هم زنان، ابزار تأمل‌مذکر می‌شوند.

دوم
زیبایی‌شناسی فمینیستی نمی‌گوید که هنر و تجربه آن را ارزیابی کند، بلکه به نقد و آزمون نظریه زیبایی‌شناسی و رویکردش نسبت به جنسیت می‌پردازد. در واقع نه تمایز آشکاری میان هنر مردان و زنان وجود دارد و نه تشابهی میان هنر

هنرمندان زن. از این رو تفاوت هنر مردان و زنان کمتر از تفاوت تجربه‌های مردانه و زنانه در پاسخ به هنر است؛ زیرا هنر و تجربه آن، از تعریف اجتماعی جنسیت سرچشمه می‌گیرد. پس مردان و زنان بر این مبنا هنر را تجربه می‌کنند و به علاوه سازنده و توزیع‌کننده و مخاطب هنر. یگانه (مرد) نیست، جزک و فعالیت زن و مرد در این امور نیز تابع جایگاه اجتماعی آنان است؛ تا جایی که هنر، پیوستاری می‌نماید که مفهومی از فاعل و خود اثر و مخاطب و تعامل آنها تأثیر می‌گیرد. در غیر این صورت مفروض گرفتن مخاطب آرمانی و خنثی در برابر جنسیت یا همان مرده به سرکوب زنان می‌انجامد. پس جنسیت هم بر مخاطب تأثیر می‌گذارد و هم مسبب می‌شود ما با مخاطبان متفاوتی مواجه شویم.

سوم
معنای هنر، بافتی جدا از تجربه زمان و مکان ندارد؛ زیرا این پدیده از سایر فعالیت‌های فرهنگی یا عملی جدا نیست. عناصر مسوری هنر مثل خط و شکل و رنگ صرفاً ارزش زیبایی‌شناختی ندارند و ارزش آنها مستقل از دیگر ویژگی‌های اثر هنری مانند معنا و مصداق و فایده نیست. هنر تافته‌ای جدا بافته از جامعه نیست که ارزشی خودبنا داشته باشد. درک اجتماعی هنر مثلاً از لحاظ مولد و مخاطب جنسیتی آن، موجبات پذیرش این پدیده را به عنوان بخشی از زندگی روزمره فراهم می‌آورد.

هنر در بافت عینی زندگی و همراه با سایر عناصر و صحنه‌های فرهنگی معنا می‌یابد و لذا هنر اجرایی یا گروهی می‌تواند در برابر نمایش‌هایی قد علم کند که در آنها مخاطبان منفعلند و تعامل یا پاسخی از خود نشان نمی‌دهند. از همین رو مخاطب هنر، می‌تواند هنر را زبان گویای خود بداند و بپذیرد که هنر می‌تواند با او سخن گوید. این در حالی است که بی‌طرفی در نگاه به هنر، فهم صحیح از آن را نمی‌افزاید؛ زیرا فاصله انداختن میان ذهن و عین نمی‌تواند تأثیر و تدبیر مناسبی برانگیزد. فایده اثر و ارزش هنری آن، در تعامل مولد و مخاطب هنر نمودار می‌شود و این به آن معناست که هنر در شرایطی متأثر از هویت جنسیتی می‌یابد و در تعامل با سایر عناصر وضعیتی، تجربه خویش را ممکن می‌سازد.

چهارم
نقد زیبایی‌شناسی با توصیف متغیر هنر به جای تعریف ثابت آن آغاز می‌شود. سپس به واسطه تعامل هنر و زندگی، بی‌طرفی نگاه به آثار هنری، به کناری نهاده می‌شود. در این حال، هنر با نبوغ مولد و بی‌طرفی منتقد، از مرز طبیعت و فرهنگ در نمی‌گذرد؛ بلکه به زندگی مخاطب معنا می‌بخشد و با انجام جزئیات او در کلیت هستی، راه‌های جدید زمیشتن و درک آن را رقم می‌زند. هنر، زاده تعامل نگرش یا بخش‌های زیبایی‌شناختی و اخلاقی و هستی‌شناختی است و لذا در آمیختن این معانی، درک کامل‌تری از هنر و بافت و تجربه آن به‌ارزمنان می‌آورد. گذشته از این، مرز میان هنر و هنرمند

آن قدر صلب نیست که هنرمند بر اثر تأثیر نگذاشته یا از آن تأثیر نپذیرد. درک تعامل تجربه هنرمند و محیط پیرامونی، با جایگزینی بافت‌های عینی و واقعی به جای مفاهیم کلی می‌شود. از این لحاظ اثر هنری، شیئی قی‌تفسه و قائم به ذات و یگانه نمی‌نماید تا مبنای ارزیابی‌اش نیز موفقیت یا شکست در قیاس با صورت دلانگرش باشد؛ بلکه در این میانه باید به رابطه هنر و هنرمند و فرهنگ و طبیعت و بافت واقعی زندگی نگریم. توجه به خاستگاه اجتماعی اثر هنری و ویژگی‌های آن می‌تواند با عنایت به تأثیر این دریافت بر شناخت فرهنگی صورت پذیرد. بدین سان، زیبایی‌شناسی به دنبال عرضه ملاک‌های قضاوت درباره هنر یا نظریه زیبایی‌شناختی نیست؛ بلکه شیوه مواجهه و درک آنها را نشان می‌دهد.

پنجم
اهمیت جنسیت در هنر از آن روست که سوزه بودن زنان در عرصه هنر به اینجا انجامیده است که نگاه مردان به زنان در هنر، انفعال و میل به نمایشگری زنان را در قبال تسلط مردان بر خویش و فاعلیتشان را مفروض بگیرد. هنر، زنان را ابزار دست مردان کرده و با آن به تعمیم کنترل تمایل پرداخته است. زنان در چنین تصویری یا خانه‌دارند یا حضوری زنانه در محیط کار دارند. نقد این نگاه اما تفسیر و قضاوت در باب دنیای هنر را تغییر می‌دهد. این نقد باید با توجه به این نکته باشد که خود به چیزی ارزشمند برای تأمل مردان مبدل نشده؛ زیرا در معرض دید قرار دادن زنان همان منفعل کردن آنان است. این نگاه ادامه همان روند هنری است که زنان را سوزه دید قرار می‌دهد و مرد را عامل نگاه خیره به او.

نگاه خیره مردانه، زنان را به ابزار خود مبدل می‌کند و هنر در این نگاه، زنان را در جایگاهی می‌نشانند که زن، ابزاری در معرض دید، و مرد عامل نگاه می‌شود. این در حالی است که زنان نیز می‌توانند مثل مردان چنین نگاهی را بپذیرند. در واقع زن و مرد چیزی را نمی‌بینند، بلکه نوع و جهت و موضوع و زمان نگاه، بازتابی از شیوه جهان بینی و عملکرد در پایه قضاوت‌های ناشی از آن در باب وظایف مرتبط بر جنسیت است. وابستگی عمل دیدن به روش آن و خصوصاً برآمدن این امر در فرهنگ مذکر، نشانگر چرایی تشابه قضاوت زنان در مورد زنان با قضاوت مردان در باب زنان است. در نگاه خیره عامل این فرهنگ، تماشاگر، امکان خودنمایی یا جلب توجه نمی‌یابد، بلکه نیازهای سرکوفته‌اش را به بازگسر فرامی‌افکند. نه تنها نوع نگاه مرد به زن، بخشی از فهم ما را از تعامل سوزه و ابزار تشکیل می‌دهد، بلکه لذت تماشاچی بودن در وضعیت ممتاز فردی توانا، به بخش دیگری از نابرابری جنسیتی تبدیل می‌شود. در این راستا اهمیت هنر، به منزله فعالیت (کار) و نه محصول (اثر) است و لذا به اندازه تناسب قضاوت زیبایی‌شناختی و معنا و ارزش اثر با اعتدالت و آرزوهای روزمره، می‌توان به عدم توازن و شکستن آن نیز حکم داد.